بسم الله الرحمن الرحیم

ایجاد انگیزه :

**توحید، اساس کتاب الهی**

قرآن می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم الر  كِتَابٌ أُحْكِمَتْ ءَايَاتُهُ ثمُ‏َّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِير \* أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ  إِنَّنىِ لَكمُ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ»(هود/1,2)، خداوند در این آیه می فرماید: قرآن کتابی است که از جانب خدای حکیم خبیر نازل شده و حکمت الهی در این کتاب ظاهر است. کتاب قرآن دو مرحله دارد: یکی مرحله احکام و دیگری مرحله تفصیل، که بعضی این آیه شریفه را این گونه معنا کرده اند: مرحله احکام قرآن همان اساس معارف قرآن است که بعد تفصیل پیدا می کند. اساس قرآن همان توحید است و همه آیات، از ابتدا تا انتها دعوت به همین فریضه است.

متن و محتوا

**عهد ما در عوالم قبل با خداوند**

در دین اسلام، در عرض توحید چیزی وجود ندارد؛ و حتی آن جایی که دین دعوت به ایمانِ به پیامبر و ائمه و یا دعوت به انجام عمل صالح می کند، در واقع در عرض توحید چیزی از ما نخواسته است. به تعبیر دیگر، عهدی که خداوند با ما بسته است یک چیز بیشتر نیست «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَني‏ آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ \* وَ أَنِ اعْبُدُونىِ  هَاذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيم»(یس/60,61)، همه قرآن بیان همین عهد و چگونگی عمل کردن به این عهد است. ما در یک عالمی با خداوند عهدی بسته ایم و در این عهد، از یاد رفتن ما ملاک نیست؛ چرا که ما دوران طفولیت خود را نیز فراموش کرده ایم و این به معنای عدم طفل بودن ما نیست. آن عهدی ما که بستیم، عهد توحید بود و خداوند در آن جا ما را شاهد بر خودمان قرار داد «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏»(اعراف/172)، که در روایت آمده که فرمود: «موقف را فراموش کردند اما اصل معرفت باقی مانده است، و اگر آن عالم نبود احدی نمی توانست خدای متعال را بشناسد».

**فطرت انسان، فطرتی طالب توحید**

در آیه ای شریفه که خداوند در آن فطرت را توضیح می دهد آمده است که: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»(روم/30)، قبله جان خودتان را به سمت دین الهی که خداوند آن را در فطرت شما گذاشته است، قرار دهید. همان طور که اگر خداوند استعداد روییدن را در بذر نگذارد هرچه قدر هم باران بیاید و زمین حاصلخیز باشد، فایده ای ندارد؛ اگر بذر توحید را در فطرت انسان نمی گذاشت، دیگر با آمدن انبیا و هدایت ائمه کاری انجام نمی گرفت. آن چیزی که خداوند آن را در فطرت ما قرار داده است گاهی در همین یک کلمه بیان شده است «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، و گاهی هم توضیح داده شده است «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»(شمس/8)، خدای متعال تقوا و فجور نفس را به انسان الهام کرده است.

در روایات متعددی ذیل آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، آمده است که آنچه خداوند در فطرت شما قرار داد، چیزی جز توحید نبود «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فِطْرَتَ‏ اللَّهِ‏ الَّتِي‏ فَطَرَ النَّاسَ‏ عَلَيْها قَالَ التَّوْحِيدُ»( التوحيد (للصدوق)، ص: 328). فطرت شما، فطرتی طالب توحید است و توحید هم یک کلمه بیشتر نیست «لا اله الا الله».

**تبیین معنای «لا اله الا الله»**

معنای «لا اله الا الله»، نفی آله دیگر و اثبات الله تبارک و تعالی است. این نفی به خاطر آن است که اله بودن با قرار داد ما انجام نمی شود؛ یعنی این طور نیست که اگر ما سنگ و چوبی را تراشیدیم و گفتیم این ربّ ما است، پس او اله ما بشود! اله آن موجودی است که حقیقتا صاحب مقام الوهیت است و مقام الوهیت، مقامی است که همه اسماء حسنی در آن جمع هستند. اله کسی است که خالق یک شی، رازق او، علیم به احوال او، سمیع و مجیب نسبت به خواسته های او، رحیم و رحمان نسبت به او و... است. این اسماء حسنی که در جای جای قرآن هم نامبرده شده، لفظ نیستند؛ بلکه حقیقتی در عالم و طریق قرب به خدای متعال هستند. در روایت آمده است که خدای متعال برای اینکه بندگان بتوانند او را بخوانند، اسماء الهی را آفرید «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها»(اعراف/180)، پس اسماء الهی مخلوق هستند و برای این آفریده شده اند که ما از طریق آن ها به خدا نزدیک شویم. پس اله واقعی کسی است که اسماء حسنی را دارا باشد.

نسبت این اسماء الهی با مخلوقات این است «و باسمائك الّتى ملأت‏ اركان‏ كلّ‏ شئ‏»( دعای کمیل)، که همه عالم با این اسماء اداره می شود، پس اینکه به ما می گویند در آغاز هر کاری بسم الله بگویید، یعنی از اسماء الهی کمک بگیرید چون عالم با آن ها اداره می شود. لذا اله واقعی کسی است که اسماء حسنی را دارد و عالم هم بخواهد یا نخواهد وابسته به او است. ما در حیات خود محتاج به اسم حیّ هستیم، و اگر این اسم نبود، موجودی هم زنده نبود؛ در علم خود محتاج به اسم علیم هستیم و اگر این اسم نبود، عالمی هم نبود. اسماء و عظمت الهی همه عالم را پر کرده است «و بعظمتمك الّتى ملأت كلّ شئ»(دعای کمیل).
بنابراین نسبت ما با اسماء الهی این است که ما فقیر به این اسماء هستیم «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ»(فاطر/15)، ای مردم همه شما فقیر به خدای متعال هستید و فقیر به غیر نیستید. بنابراین اله، آن ذات اقدسی است که همه اسماء حسنی را دارد و همه عالم هم به این اسماء محتاج هستند؛ که البته غیر از خداوند متعال، موجودی با این خصوصیات در عالم وجود ندارد و همه چیزهایی که ما به آن ها تکیه می کنیم، فقیرتر از خود ما هستند.
پس با قرارداد کسی اله نمی شود و اگر همه عالم بت پرست شوند و بت های مختلف را بپرستند، عالم اله پیدا نمی کند. چون اله، یکی بیشتر نیست «هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِله»(زخرف/84).

**در پذیرش توحید اجباری نیست!**

منتها خداوند متعال به ما قدرت اختیار داده است و در حوزه این اختیار، از ما خواسته است که فقط او را عبادت کنیم. خدای متعال، الهی است که رقیب ندارد، و این ربطی به اینکه ما او را بپرستیم یا نپرستیم ندارد «أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ»(انبیاء/108)؛ منتها نکته ی قابل ذکر این است که، ما مجبور به پذیرش این اله نیستیم، چون توحید از آن اسرار و نعمت هایی است که فقط آن را با التماس به انسان می دهند و تا انسان آماده و مهیا نشود و مورد آزمون قرار نگیرد، توحید به او داده نمی شود. لذا خداوند می فرماید: «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ»(بقره/256)، شما در باطن، در پذیرش توحید مکره هستید.

**نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش توحید**

حال اگر ما این الوهیت را پذیرفتیم و سجده مقابل درگاه حق کردیم، خدای متعال می فرماید: در این صورت شما به یک رشته ای متمسک شده اید که هیچ گسستی ندارد «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى‏ لاَ انْفِصامَ لَها»(بقره/256)، یعنی با پذیرش توحید خدای متعال ولایت او را به عهده می گیرد و اگر هم نپذیرد، تحت ولایت اولیاء طاغوت قرار می گیرد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمات أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ»(بقره/257). سیر انسان با ولایت الله، در وادی نور و با اولیاء طاغوت در ظلمات است و اگر در ظلمات ماند، پایانش چیزی جز آتش نیست؛ که در روایت آمده  منظور از آتش، ولایت اولیای طاغوت است.

**اخلاص در محبت، نهایت توحید**

آنچه خداوند در درون فطرت ما قرار داده است میل به این است که، فقط خدا را بپرستیم و فقط او را دوست داشته باشیم. نهایت و کمال توحید این است که، انسان به مقام اخلاص در محبت برسد که اگر به این مقام رسید، کامل ترین بندگان است. در احادیث به طور مکرر آمده است که مردمی که از بت پرستی نجات یافته اند و موحد شده اند سه دسته اند: «إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 510)، عده ایی هستند که بنده خدایند ولی خداوند را برای این عبادت می کنند که به بهشت برسند که این عبادت تجار است؛ البته این نوع عبادت اشکالی ندارد ولی عبادت کامل نیست. «وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ»، عده دیگری هستند که خدا را از روی ترس از جهنم و یا سختی های دنیا عبادت می کنند که این عبادت بردگان است، البته این ها هم مشرک نیستند ولی این نوع عبادت هم، عبادت کاملی نیست. «وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»، دسته سوم از بندگان کسانی هستند که از همه خوف و طمع ها آزاد هستند و خدا را به خاطر خودش عبادت می کنند، و این عبادت احرار و عبادتی کامل است . مرحوم فیض در رساله خلاصة الاذکار فرمودند که:«بالاترین مقام در وادی توحید، اخلاص در محبت خدای متعال است».

**هیچ دعوتی، در عرض دعوت به توحید نیست**

بنابراین ما در سیر در وادی توحید باید به کلمه «لا اله الا الله» برسیم و بفهمیم که الهی جز الله نیست. مملکت وجودی ما بسیار گسترده است و همه عوالم وجودی ما باید به بندگی خدا مشغول و از بندگی غیرخدا فارغ شود. عهد ما با خداوند این بوده که موحد باشیم و در این بندگی، خالص باشیم؛ یعنی از سر حبّ و محبت خدا را عبادت کنیم. عهد توحید یعنی «لا اله الا الله»، و بپذیرید یا نپیذیرید، الهی جز حضرت حق در عالم نیست. ما با خداوند عهد بسته ایم که با تمام وجود او را بپرستیم و زیر بار ولایت غیر نرویم «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَني‏ آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ». این سرمایه محبت و عبودیت خداوند است و خدای متعال هم این سرمایه را در وجود ما قرار داده است؛ یعنی ما میل به محبت خدا و سجده در برابر او و نفرت از عبادت بت ها را داریم. خدای متعال این سرمایه را در فطرت ما قرار داده، و بعد هم انبیاء را فرستاده است که از ما بخواهند این میثاق را ادا کنیم «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ‏ أَنْبِيَاءَهُ‏ لِيَسْتَأْدُوهُمْ‏ مِيثَاقَ فِطْرَتِه‏‏»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 43). روایتی از امام سجاد(ع) نقل شده که فرمودند: «في قوله عز و جل: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» قال: هو لا اله الا الله محمد رسول الله على أمير المؤمنين ولى الله الى‏ هاهنا التوحيد»( تفسير نور الثقلين، ج‏4، ص: 183)، یعنی نگویید که در فطرت انسان توحید و نبوت و ولایت وجود دارد، در فطرت انسان فقط توحید است. این همان بیانی است که امام رضا(ع) در حدیث سلسلة الذهب فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ‏ دَخَلَ‏ حِصْنِي‏ أَمِنَ‏ مِنْ‏ عَذَابِي‏ قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»( عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏2، ص: 135)، یعنی ولایت امام از قیود توحید است و اگر کسی آن را قبول نکرد، توحیدش ناقص است؛ معنای این حرف آن نیست که او موحد است ولی امام را قبول ندارد، او اصلا موحد نیست.
بنابراین محکمات اصلی قرآن، توحید است «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ  إِنَّنىِ لَكمُ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ»، و همه انذارها برای مشرکین و همه بشارت ها برای موحدین است، و مابقی قرآن تفصیل همین کلمه است. لذا در روایت آمده است که فرمود:«قرآن، عهد شما با خداوند است و شایسته است که مومن هر روز این عهدنامه را مرور کند». معنای این جمله آن است که ما با خداوند عهد توحید بسته ایم و خداوند هم این عهد را در فطرت ما قرار داده است, و این قرآن هم، تفصیل همان عهدنامه ما است. حتی دعوت به هر فرعی، مثل پرهیز از دروغ و حسادت و ترغیب به زهد و تقوا، در عرض توحید نیست بلکه تفصیل همان توحید است؛ یعنی حسادت و دروغ همان عبادت غیر است و زهد و تقوا، عبادت خداوند متعال است. پذیرش ولایت هم در عرض توحید نیست «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّه‏»( الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 437) و حتی اعراض از ولایت غیر خدا و کفر ورزیدن به آن ها هم در عرض توحید نیست. پس همه واجبات و مستحبات مناسک توحید و همه محرمات و مکروهات مناسک شرک هستند؛ و این اعم از مناسک عملی و اعتقادی و اخلاقی است.

**سرچشمه بندگی و طغیان**

توحید و فرار از شرک یعنی چه؟ ظاهرش این است که اگر انسان گناه می کند، مشرک می شود و اگر اطاعت کند موحد؛ ولی اگر دقت شود، مشاهده می شود که بندگی خدای متعال فقط یک سرچشمه دارد و هیچ کس نمی تواند به مقام بندگی برسد ، الا اینکه به آن سرچشمه برسد؛ طغیان و معصیت هم در عالم فقط یک سرچشمه دارد و معصیت هرکسی ریشه در همان سرچشمه دارد، که قرآن این دو را به خوبی توضیح داده است. از نظر قرآن سرچشمه بندگی، عبد مطلق خدا یعنی وجود مقدس رسول الله و اهل بیتشان است و سرچشمه طغیان هم دشمن این بزرگواران است. پس ریشه همه گناهان، از گناهان کوچک گرفته مثل خوردن مال حرام و یا نگاه حرام تا گناهان بزرگ مثل کشتن پیغمبر خدا، یک چیز بیشتر نیست «عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ‏ فُرُوعِهِمْ‏ كُلُ‏ قَبِيحٍ‏ وَ فَاحِشَة»( الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص: 243)، یعنی دشمن ما ریشه همه بدی ها است و همه فواحش و زشتی ها فروع او هستند. ریشه همه خوبی ها هم یک چیز بیشتر نیست «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظ»(10)، یعنی ما ریشه همه خوبی ها هستیم و هرکجا خوبی است، اصلش ما هستیم، یکی از فروع ما توحید است و شما هرکجا موحدی دیدی، بدان از شاخ و برگ ماست.

این یکی از کلید های مهم قرآن است و اگر کسی خیال کند که می تواند به صورت جزیره ای مستقل به سراغ فهم قرآن برود، به بیراهه خواهد رفت. عده ایی مانند کسانی که می گویند: «حسبنا الله کتاب الله»، گمان می کنند که رسیدن به توحید نیز مثل گرفتن آدرس خانه است که اگر خواست به آن برسد دیگر با داشتن آدرس،کاری به آدرس دهنده ندارد؛ آن ها خیال می کنند که قرآن آدرس رسیدن به توحید است پس دیگر به پیامبران و امامان نیازی نیست! اگر کسی این گونه فکر کرد و خیال کرد که هرکس به طور مستقل می تواند در این عالم بدی یا خوبی کند، اشتباه بزرگی کرده است؛ خوبی ها شجره طیبه و بدی ها شجره خبیثه هستند که هر کدام اصل و فرع هایی دارند. اگر کسی بخواهد خوب باشد باید در وادی طیب قرار گیرد، چون اصل خوبی وجود مقدس رسول الله و اهل بیتشان است و حقیقت سجده و بندگی آنجا محقق شده است. فرمود:«وقتی خداوند از پیامبران خود میثاق می گرفت اولین کسی که این میثاق را قبول کرد، رسول خاتم بود، بعد خداوند ملائکه را شاهد گرفت و فرمود: ولایتش را بر همه جاری کردم»، لذا ایشان مجرای اراده خدا و مسیر ولایت الله شد و همه باید از این مسیر به سمت خدا بروند. اول کسی هم که طغیان کرد، دشمن ایشان بود؛ لذا همه مستکبرین فروع او هستند.

گریز و روضه :

السَّلام علیک یا اباجعفر یا محمد بن علی ایّها الجواد یابن رسول الله.

ان شاءالله برویم کاظمین کنار قبرش، و از نزدیک بگوییم: یا جوادالائمه، ادرکنی.

عزت عالمین می‌خواهم طوف قبر حسین می‌خواهم

سفر کاظمین می‌خواهم یا جواد الائمه، ادرکنی

آقا جان، ما تو را واسطه قرار دادیم. راوی می‌گوید: مدینه پیش امام هادی بودم، امام هادی هشت سال داشت [پدرش به شهادت رسید، در کودکی یتیم شد]، یک وقت دیدم اشکش جاری شد و آقا جا به جا شد. گفتم: آقا چه شد؟ فرمود: الان تُوَفّی ابُوجعفر؛ الان بی بابا شدم. الان پدرم به شهادت رسید. گفتم: آقا، شما الان مدینه هستید بابای شما بغداد، فاصله زیاد است!

فرمود: می‌دانم، به من خبر دادند پدرم غریبانه مسموم شد و به شهادت رسید.

آقا جان امام هادی، خبر شهادت بابایت را این گونه فهمیدی، اشک‌تان جاری شد، رنگ‌تان تغییر کرد، قلب‌تان از جا کنده شد. اما کربلا می‌دانید خبر شهادت امام حسین را چگونه به بچه‌هایش دادند؟! آن زمان که سر بالای نی رفت، آسمان تیره و تار گشت، زین العابدین، امام سجاد صدا زد: عمه، به خدا بی بابا شدیم. عمه، به خدا یتیم شدیم!